

ویژگی های تطبیقی جنبش زنان ایران و جنبش سبز

آسیه امینی

مقدمه

یک سال و نیم از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری ایران و نتیجه غریب و پر حادثه آن گذشته است. انتخاباتی که در آن پدیده ای نوین به نام جنبش سبز زاییده شد و اکنون بعد از یک سال و نیم، ما فرصت آن را یافته ایم تا با بازبینی این پدیده، به شناخت آن و واکاوی ویژگی های آن بپردازیم.

دلیل این که چرا از این واژه یعنی "جنبش سبز" استفاده می کنم این است که مینا را برای من می گذارم که بر پیدایش این موجود اجتماعی (با همین نام) و بودنش به مثابه یک قدرت اجتماعی اشتراک نظر اولیه ای وجود دارد. بحث من به مقایسه تطبیقی دو جنبش اجتماعی-سیاسی مربوط است که طبیعتاً باید پیش از هر چیز به وجود این دو نیروی اجتماعی باور مشترک داشته باشیم وگرنه وارد شدن به این بحث، از اساس بی مبناست.

در این یک سال و نیم، بسیاری از فعالان سیاسی و مدنی در نوشته ها و گفته هایشان از الگوبرداری جنبش سبز از جنبش زنان ایران سخن گفته اند. من برآنم بیش از اینکه به اثبات یا رد این ادعا بپردازم، به دنبال شناخت شاخص های این دو جنبش، باشم.

بنابراین پیش از هر چیز علی رغم توافق اولیه مبنی بر وجود هر دو جنبش در جامعه ایرانی به عنوان یک قدرت اجتماعی، تنها به اختصار اشاره ای می کنم که در این مقاله آنجا که از جنبش سبز یاد می کنم، منظورم گروهی از مردم ایرانند که در یک حرکت جمعی اعتراضی شرکت کردند که از زمان انتخابات دهم شکل گرفت و تا امروز ادامه دارد.

همچنین وقتی از جنبش زنان نام می برم منظورم گروهی از زنان ایرانند که در یک حرکت جمعی اعتراضی، چالشی مداوم را با موضوع برابری جنسیتی، محور کار خود قرار داده اند. آنچه در این بحث مورد توجه قرار می گیرد، ویژگی های این جنبش از سال 2003 تا کنون است. لازم به توضیح است که جنبش زنان در ایران ریشه های تاریخی دارد و از زمان مشروطه تا امروز فراز و فرود داشته است. اما بررسی این ریشه های تاریخی از حوصله این بحث خارج است.

توضیح: برای آسان بودن جمع بندی، من شاخص هایی را که در این دو جنبش یافته ام را به صورت عنوان بندی شده نشان می دهم تا در کنار معرفی شاخص، امکان بازخوانی تفاوتها و شباهتهای آنها نیز فراهم شود.

انگیزه تاریخی

نیروی محرکه جنبش زنان در ایران را باید یک نیاز اجتماعی با ریشه های تاریخی دانست. این نیاز واقعی و تاریخی "نابرابری جنسیتی" است که در شکل استبداد زده پدر سالاری یا مرد سالاری در عرصه های مختلف زندگی خانوادگی، اجتماعی و سیاسی زنان حضور دارد. به نظر من یکی از مهمترین عواملی که این انگیزه را به حرکتی اجتماعی و در واقع به قدرتی در عرصه عمومی تبدیل کرد، تقابل سنت با نوگرایی است. در واقع جنبش زنان محصول این پارادوکس برای شکستن دیوار سنتهای پیشین و راهیابی به یک دنیای آزادتر است.

افزایش اطلاعات، افزایش سطح سواد، کمرنگ شدن مرزهای جغرافیایی و آشنایی با داده های جدید و دنیای مدرن، طبیعتاً آشنایی با مفاهیم نو و تابو شکنی مثل دموکراسی، فمینیسم و ... در برابر سنت، اقتدار سیاسی-مذهبی، تبعیض، استبداد و ... قرار می گیرد، خلأی را ایجاد می کند که جنبش زنان ایران، در این فاصله یا خلا رشد کرده است.

در مورد جنبش سبز نیز انگیزه های مشابه تاریخی در سطحی سیاسی و اجتماعی وجود دارد. تبعیض عقیدتی، قومیتی و اقلیتی، استبداد، نبودن آزادی در همه سطوح، و انحصارگری هم در منابع اقتصادی قدرت و هم در منابع فرهنگی و اجتماعی، به نوعی پدرسالاری سیاسی دامن زده است.

از سویی تمایل به داشتن آزادی و برابری، به گونه های مختلفی از بعد از مشروطه تا امروز در جامعه ایرانی رخ نموده است، اما به باور من، آنچه که بسترساز پدیده ای به نام جنبش سبز شد را بیش از هر چیز باید پارادوکس بین دنیای جدید اطلاعات که نوگرایی و آزادی را دامن می زند با دیکتاتوری دینی دانست.

بنابراین از این منظر در هر دو جنبش انگیزه های تاریخی و محرکه های معاصر وجود دارد.

نقطه آغاز حرکت

وجود پارادوکس برای ایجاد جرقه در یک پتانسیل اجتماعی، کافی نیست. دلیلی بیشتر لازم است تا این پتانسیل را به حرکت درآورد و باعث اجتماع آن شود.

سال 2003 میلادی اعطای جایزه صلح نوبل به خانم شیرین عبادی، در بین زنانی که در ایران به صورت فردی و مستقل یا در گروه های کوچک اجتماعی به فعالیتهایی در حوزه حقوق زنان یا مسائل زنان می پرداختند، این ایده را به وجود آورد که با همفکری هم مراسمی را برای استقبال از بانوی ایرانی ترتیب دهند. این همفکری، آغازی بود برای هم نشینی دوره ای زنان و گفت و گو درباره چگونگی کار مشترک بر حول موضوعات مشترک که بعدها نام "هم اندیشی زنان" به خود گرفت.

هم اندیشی زنان به حرکت مشترک بر پایه چالش با قانون نابرابر منجر شد و در طول سه سال تجمع های پی در پی ای را در سطح عمومی سازماندهی کرد. گروه های زنان از این طریق شکل منسجم تری به خود گرفتند و اطلاع رسانی و آموزش را محور کار ترویجی خود قرار دادند. جنبش زنان ایران به این ترتیب توانست از محفل های زنانه به عرصه عمومی راه پیدا کند و آثار این حضور همچنان پیداست و در اشکال مختلف ظهور می کند.

در مورد جنبش آغاز حرکت از تبلیغات انتخاباتی شروع شد. تبلیغاتی که در واقع نتیجه یک دوره چهار ساله بسته سیاسی و اجتماعی بود. امید برای تغییر این وضعیت، در اردوی تبلیغاتی میر حسین موسوی بیش از سایر کاندیداها دیده شد. فارغ از چرایی این مساله یا چگونگی آن، این نیروی محرکه توانست با مبنا قرار دادن نقد شرایط موجود و پشتوانه سیاسی حمایت از سوی اصلاح طلبان سیاسی، به سرعت اجتماعی را در بین بخشی از نخبگان اجتماعی و فرهنگی و نیز در بین بنده عمومی مردم ایجاد کند. در پی این توافق زیرپوستی، خیلی زود نمادها و نشانه های فرهنگی مثل رنگ و شعار و شعر به کار گرفته شد و جنبش سبز در خیابانها زاینده شد.

ائتلاف

جنبش زنان ایران به نظر من یک جنبش ائتلافی پیوسته است. به این معنا که مجموعه ای از افراد و گروه هایی در آن حضور دارند که در مورد یک موضوع مشخص یعنی برابری جنسیتی اتفاق نظر دارند. این اشتراک نظر، تداوم ائتلاف آنها را به وجود آورده است که بتوانند در شکل های مختلفی به فعالیت خود ادامه بدهند؛ از جمله سازمانهای غیر دولتی، روزنامه ها و نشریات یا سایتهای اینترنتی، تالیف و ترجمه و انتشار کتاب، ایجاد گروه های کاری کوتاه مدت، ایجاد کمپینهای مختلف با موضوعات مشخص و

از سویی مشکلات روز جامعه نیز توانسته این پتانسیل موجود را برای چالش با قدرت حاکم به کار بگیرد و ائتلافهای دیگری در دل این ائتلاف بزرگ ایجاد کند. مخالفت با قانون چند همسری و ایجاد ائتلاف مخالفت با لایحه حمایت از خانواده یک مورد آن است. همگرایی زنان برای طرح مطالبات در فرصت انتخاباتی یک مورد دیگر آن است و....

جنبش سبز ولی از دیده من بیش از این که یک جنبش ائتلافی باشد، جنبشی است که بر اساس یک خواسته عمومی و به صورت خودجوش نه بر اساس توافق پیشین شکل گرفت. در واقع اگر چه در جنبش سبز نیز گروه های مختلفی از مردم حضور داشتند و این حضور، فکر یا ایدئولوژی خاصی را نیز نمایندگی نمی کرد، بلکه همگی محور یک خواسته مشترک گرد آمده بودند، ولی حضور کنار هم، محصول یک ائتلاف برنامه ریزی شده و توافق شده نبود.

اگر به گفته های افراد موثر در این جنبش مثل "میرحسین موسوی" نیز دقت کنیم، او نیز خود را تابعی از نظر مردم در ادامه اعتراض ها می داند و در اوج اعتراضهای جنبش سبز می گوید: مردم تصمیم می گیرند و ما دنباله روی مردم هستیم.

از نظر من این مساله اگر چه شور عمومی ایجاد می کند و می تواند بالقوه منجر به قوت گرفتن یک حرکت اجتماعی گسترده شود، اما به دلیل اینکه نیروی مولد فکر برای برنامه ریزی و سازماندهی از یک جمع متنوع و متکثر بیرون نیامده، تابع موج احساسات عمومی شده و ... با فروکش کردن هیجانهای مردم، قدرت جنبش نیز کم می شود.

البته نداشتن یک ائتلاف سیاسی تنها ویژه ی مقطع زمانی جنبش سبز نیست. در واقع بعد از انقلاب سال 1357 خورشیدی، هرگز ائتلاف سیاسی اعتراضی در ایران و حتا در بین اپوزیسیون خارج از ایران شکل نگرفت. در داخل ایران نیز بعد از سرکوب گسترده گروه های سیاسی منتقد جمهوری اسلامی، همه اعتراض ها و حتا انتقادهای سیاسی، در همان چارچوب مشروعیت یافته داخل نظام تحمل شد. و البته در دوره اصلاحات و پس از آن، همین اندک انتقاد اصلاح طلبانی که خود فرزند یا فرزندزاده انقلاب اسلامی بودند نیز تحمل نشد.

بنابراین در جنبش سبز، اگر چه بسیاری از گروه های معترض به جمهوری اسلامی در کنار موافقان جمهوری اسلامی و در کنار منتقدان این حکومت حضور داشتند، اما ائتلاف خود خواسته و برنامه ریزی شده ای بین ایشان وجود نداشت. چه بسا افراد و گروه ها با اعلان هویت سیاسی یا ایدئولوژیک خود سعی در مشخص کردن اختلاف های نظری و بینشی و تبری جستن از برخی گروه ها و افراد دیگر درون این جنبش نیز داشته اند.

مثلا تاکید بر ایدئولوژی اسلامی، تاکید بر دنباله روی از آیت اله خمینی، تاکید بر بودن در چارچوب نظام و تلاش برای حفظ آن و که به کرات در گفته های برخی از سران اصلاحات شنیده شده، در واقع نشان دادن این مرز بندی هاست.

بنابراین جنبش سبز را نمی شود محصول یک ائتلاف آگاهانه و برنامه ریزی شده دانست. از سویی از دل این جنبش نیز تا کنون ائتلاف جدی بیرون نیامده است. شاید که در آینده، گروه های سیاسی برای قدرت گرفتن از توان یکدیگر به فکر این همگرایی بیفتند.

حرکت به سمت سکولاریزم

از ویژگی های ائتلافی بودن جنبش زنان می توان حرکت بر مبنای موضوع مشترک، و نه ایدئولوژی یا مرام سیاسی را نام برد. همین ویژگی فرا ایدئولوگ بودن و فراحزبی بودن، جنبش زنان را به سمت تکثرگرایی عقیدتی سوق داده است. تکثرگرایی ای که به ذاته با پرهیز آگاهانه از باید و نباید های ایدئولوگ و دین محور به سمت سکولاریزم میل می کند. این مساله منافاتی با این ندارد که در همین جنبش افرادی با گرایش های دینی و فعالیتهایی با موضوعات مرتبط با این گرایشها نیز حضور دارند.

مبنا قرار دادن گفت و گو، در عمل و نه در حرف، موجب شده که آنها بتوانند در جمع هایی با تنوع فکری بسیار متفاوت، گردهم بیایند و برای کار مشترک برنامه ریزی کنند.

جنبش سبز، در زمان اوج قدرت خود یعنی ده روز نخست قدرت نمایی خیابانی و پس از آن، سعی کرد از تجربه نماد سازی های دینی و مذهبی برای ایجاد اتحاد و شور عمومی استفاده کند. شاید این رفتار، مثلاً استفاده از نماد اله اکبر در اعتراض به سرکوبهای خیابانی، یا اله اکبرگویی بر پشت بامها، واکنش طبیعی کسانی باشد که در سی سال گذشته به طور مداوم هدف تبلیغات دینی قرار گرفته اند. شاید هم این واکنش، استفاده از همان ابزار تبلیغاتی است که در بسیاری از مقاطع حساس تاریخی این سی و یک ساله، از جانب حکومت استفاده شده و مردم می خواهند با همان ابزار بر حکومت فائق شوند. اما هرچه هست، استفاده از چنین نمادی به عنوان مهمترین مشخصه و شعار معترضان، نشان می دهد به هر حال در جامعه فعلی ایران، هنوز نمادهای مذهبی تأثیرگذار و اعتبار بخش است.

از سویی اگرچه در بخشی از بدنه مردمی جنبش سبز به مرور شعارهای دیگری نیز شنیده شد و نمادها به سمت مبارزه سیاسی مشخص تری مثلاً با شعار مرگ بر دیکتاتور پیش رفت، اما این شعارها نتوانست نمایندگی اکثریت معترضان را به عهده بگیرد و به عبارتی به شعاری هدفمند تبدیل نشد.

هدف، استراتژی، تاکتیک

استراتژی جنبش زنان برابری جنسیتی در جامعه ایران است. این استراتژی باعث می شود آنها در یک مسیر مشخص قرار بگیرند و حتی اگر حرکت جمعی تعریف شوند. افراد و گروه ها و کمپینها هر یک برنامه های خود را داشته باشند، اما در نهایت همگی برای یک هدف مشخص فعالیت کرده اند. یعنی در واقع استراتژی جنبش زنان بر اساس مبارزه برای از بین بردن تبعیض جنسیتی تعریف شده است و این هدفمند بودن، به آنها امکان ائتلاف، امکان تعیین کردن تاکتیک، امکان برنامه ریزی و سازماندهی داده است.

در جنبش سبز با وجود انواع تبعیض ها، با وجود نداشتن آزادی بیان و آزادی اندیشه و آزادی فعالیت سیاسی احزاب و گروه ها و ... هرگز، یک هدف مشخص، محور اتفاق نظر افراد و گروه های اجتماعی و سیاسی موجود در این جنبش قرار نگرفت. تنوع خواسته های جنبش سبز به حدی است که یک سر آن به تغییر نظام جمهوری اسلامی می رسد و سر دیگرش به آزادی زندانیان سیاسی یک ساله اخیر. و در بین این فاصله، هدفهایی چون تغییر رئیس دولت، انتخابات آزاد زیر نظر سازمان ملل، ابطال انتخابات و برگزاری دوباره آن، آزادی کلیه زندانیان سیاسی و حتی آزادی زندانیان سیاسی یک ساله اخیر قرار دارد. در واقع خواسته ها وجود دارد و متنوع نیز هست. اما توافقی برای اینکه کدام خواسته برای یک حرکت عمومی می تواند مبنا قرار بگیرد، وجود نداشت.

پراکندگی هدف، امکان ایجاد یک استراتژی مشخص را از جنبش سبز می گیرد. توافقی بر سر اینکه حتی تعریف مشترکی بر سر موضوعات باشد دیده نمی شود. مثلاً آزادی در نظر برخی از اعضای جنبش سبز آزادی از چارچوب حکومت اسلامی تعریف می شود و در نظر برخی دیگر آزادی به معنای آزاد شدن زندانیان است. همین تعابیر متفاوت و گاه دور از هم از مفاهیم کلی تری مثل برابری، دموکراسی و ... وجود دارد.

نداشتن دورنمای مشخص به عنوان یک هدف استراتژیک، امکان برنامه ریزی و سازماندهی را نیز عملاً می گیرد. و بدون داشتن برنامه ریزی و تاکتیکی برای ایجاد حرکت متناوب، نمی توان از فرود یک جنبش جلوگیری کرد.

جنبش زنان رهبر ندارد. این ادعایی است که همواره از سوی فعالان این جنبش مطرح شده است و در عمل نیز نمی توان فرد یا افرادی را به عنوان رهبر جنبش زنان در ایران معرفی کرد. عموم فعالیتهای فعالان زن، وقتی توجه زیادی را به خود جلب کرده است که توانسته یک حرکت جمعی ایجاد کند که در آن گروه های مختلف فکری و گرایشهای متفاوت حضور داشته اند. شاید یکی از دلایل اینکه دائما شنیده می شود این جنبش رهبر ندارد، همین چند گونگی نگاه های این جنبش است که نشان می دهد توافق و همفکری در آن مهمتر از کاریزما و دستور است.

اما به باور من رهبر نداشتن به دلیل نداشتن رهبری نیست.

جنبش زنان ایران توانسته است در مقاطع مختلف برای کار مشترک و هدف مشترک برنامه ریزی کند. این جنبش بارها و بارها در بیانیه ها و جهت گیری های خاص، برای خود هدف غایی معرفی کرده است، سازماندهی کرده است، کمپین و گروه تشکیل داده و ... چگونه می شود بدون داشتن نیرویی برای هدایت این انرژی، چنین فعالیتهایی را ترتیب داد؟

بنابراین من لازم می دانم جمله "جنبش زنان رهبر ندارد" را به این جمله پیوند بدهم که "جنبش زنان سیستمی برای مدیریت و رهبری دارد" سیستم رهبری جنبش زنان و حتی انتقادهایی که از درون و توسط خود فعالان این جنبش به این سیستم وارد می شود، جایی در این مقاله ندارد. از نظر من نکته قابل قیاس این است که چگونه می توان اولاً هدف مشترک را مشخص و برجسته کرد و در ثانی چگونه برای این هدف، برنامه ریزی و سازماندهی کرد.

در جنبش سبز رهبر یا رهبرانی وجود دارند که البته به طور دائم طرف خطاب این ادعا یا مسوولیت قرار می گیرند حتی اگر خودشان بگویند که چنین نقشی ندارند. در واقع بیشتر مسوولیت رهبری در جنبش سبز به یک تعارف شبیه است.

عده ای از لفظ رهبری برای آقایان موسوی و کروبی و حتا گاهی افرادی دیگر استفاده می کنند. ایشان نیز اگر چه چند بار اظهار داشته اند که رهبر جنبش سبز نیستند و خود دنباله روی مردم هستند، اما در عین حال، به کرات از طریق بیانیه ها و موضع گیری های مختلف به این طرف خطاب قرار گرفتن، پاسخ مثبت داده اند، اما در عمل، سیستمی برای رهبری در جنبش سبز دیده نشده. سیستمی که جنبش را هدفمند کند، اجماع یا توافق ایجاد کند، برنامه ریزی و سازماندهی کند. و در یک کلام "تولید فکر" کند.

به عبارتی به دلایل مختلف - که بررسی علل آن خارج از بحث این مقاله است- رهبران موجود نتوانسته اند سیستمی برای تصمیم گیری ایجاد کنند و خود نیز برآیند فکری و سیاسی همه خواسته های موجود نیستند. به عبارتی در جنبش سبز رهبر یا رهبران هم وجود دارند و هم وجود ندارند. هم از آنها انتظار تصمیم گیری می رود. هم خودشان از آن پرهیز می کنند. گروهی به آنها امید برای رهبری و مدیریت بحران دارند و عده ای نیز آنها را فاقد مشخصه های رهبری می دانند.

به هر حال چه بپذیریم که جنبش سبز رهبر دارد و چه بپذیریم که رهبر ندارد، همگرایی گروه های مختلف موجود در جنبش سبز، بسیار خود انگیزه و خودجوش بوده است. فعالیتهای آلترناتیو در جنبش سبز کمتر برنامه ریزی شده از سوی کسانی است که از آنها انتظار رهبری وجود دارد. مثلا اگر برنامه اعتراض، با مشکل مواجه می شود، برنامه جایگزین چیست؟ و....

ممکن است در آینده جنبش سبز به این نتیجه برسد که برای ادامه حیات نیازمند داشتن هدف و برنامه و مدیریت است. اما این موضوع نیز مورد بحث امروز ما نیست.

رابطه با قدرت سیاسی

مساله جنبش زنان در ایران کسب حق است. مساله آنها به طور مستقیم کسب قدرت سیاسی نبوده است، اگر قدرت سیاسی به طور مستقیم و غیر مستقیم بر حق زنان تاثیر دارد. مبارزه جنسیتی، مبارزه برای کسب حق برابر، از طریق قدرت

یافتن در همه عرصه های زندگی است. وقتی زنان تغییر قانون و تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی به نفع برابری جنسیتی را مرکز توجه خود قرار دادند، به طور ناخواسته، مساله کسب قدرت سیاسی کنار زده شد. بنابراین ماهیت کار زنان اگر چه شامل خواسته های سیاسی نیز می شد، اما شکل کار آنها سیاسی نبوده و نیست.

جنبش سبز، از این منظر به دو زمان پیش از انتخابات و پس از انتخابات تقسیم می شود. پیش از انتخابات، حتماً اگر افرادی برای کسب حقوقشان با این جنبش همراه شدند، اما از اساس، ماهیت این جنبش سیاسی بود و بر اساس یک خواسته مشخص سیاسی یعنی کسب قدرت سیاسی شکل گرفت. پس از انتخابات، شعار "رای من کو" که از سوی مردم سر داده شد اگرچه ناظر بر یک خواسته مشخص حق طلبانه قرار داشت. اما همچنان شعارها و خواسته های این جنبش با هدف قرار دادن قدرت سیاسی موجود مثل نقد و نفی دیکتاتوری، دموکراسی خواهی در قدرت سیاسی، داشتن آزادی بیان و اندیشه و آزادی زندانیان سیاسی و ... ماهیت سیاسی خود را حفظ کرد.

همچنان که پیشتر نیز اشاره کردم این ماهیت سیاسی نتوانسته است هنوز بر یک هدف سیاسی مشخص متمرکز شود. گاهی برخی از فعالان جنبش سبز سخن از برگزاری یک انتخابات آزاد و دموکراتیک می گویند. برخی ابطال انتخابات را در نظر دارند و برخی نیز در همین جنبش از تغییر نظام سیاسی و تغییر قانون اساسی سخن می گویند.

پرهیز از خشونت

زنان را باید از نخستین گروه های اجتماعی دانست که در فعالیتهای خود بر رفتارهای بی خشونت در مبارزه و تغییر مسالمت آمیز و تاکید بر صلح طلبی تاکید کرده و حتی به اعتقاد من مروج آن بوده اند. جنبش صلح طلبی در ایران از دل جنبش زنان بیرون آمد. همچنان که بسیاری از فعالیتهای منتقدانه اما مسالمت جویانه دیگر مثل فعالیتهای داوطلبانه محیط زیستی نیز در ابتدا در فعالیتهای گروهی زنان دیده شد. گروه های زنان در داخل جنبش زنان ایران، نخستین گروه هایی بودند که به طور مشخص کمپینهایی را علیه اعدام و سنگسار به راه انداختند.

از این منظر، جنبش سبز نیز دارای ویژگی تغییر بی خشونت و مبارزه بی خشونت بوده است. در دل این جنبش نیز مخالفت با اعدام و شکنجه دیده شد. اما این خواسته ها شاید به دلیل شدت سرکوب و تحمیل خشونت به همه اشکال ممکن در جامعه، نتوانست مروج نوعی از مبارزه ادامه دار باشد.

به عبارتی در هر دو جنبش، کنش خشونت آمیز همواره از سوی سرکوبگران تحمیل شد که گاهی واکنشهای خشونت آمیز نیز به دنبال داشته است.

آموزش

جنبش زنان فرصت این را داشت که برای ادامه حرکت خود نیرو سازی کند. گروه های زنان در پانزده سال گذشته، بخش عمده ای فعالیت هایشان را به تربیت نیرو اختصاص داده اند. که این توانمندسازی هم از طریق افزایش آگاهی با کمک گرفتن از رسانه ها و بویژه اینترنت بوده است و هم از طریق برگزاری ورک شاپها و ترویج و آموزش خوشه ای. یعنی هسته هایی که خود، آموزش هسته های دیگر را به عهده می گیرند.

اگرچه ترویج حقوق برابر جنسیتی مثلاً داشتن خانوادهی برابر نیازمند ابزارهای ترویج فرهنگی است که بیشتر گروه های داوطلب زنان فاقد چنین امکانات گسترده ای در جامعه بوده اند، اما دستکم چنین آرزویی را برای خود مشخص کرده و درباره آن به تولید فکر و برنامه ریزی پرداخته اند.

در جنبش سبز، اگر چه استفاده از ابزار اینترنت یکی از ویژگی های مشترک بوده است، اما این استفاده بیشتر برای اطلاع رسانی بوده است تا آموزش.

جنبش سبز برنامه ای برای آموزش دموکراسی خواهی و ترویج آن نداشته است. شاید برای اینکه هدفی به نام دموکراسی هنوز در این جنبش، به طور مشخص، در سیل حرکت قرار نگرفته و تعریفهای خود را نیافته است. همه بسیار شنیده ایم که نظام اقتدار، از خانه های ما به حکومت رفته است. بنابراین توجه نکردن به نظام قدرت در خانواده و دموکراسی در گروه ها و نهادهای کوچکتر، حتا در احزاب و تشکل های موجود، نشان دیگری است از اینکه آموزش حقوق سیاسی و حقوق مدنی، یکی از کاستی های جنبش سبز و همچنین گروه های سیاسی در ایران است.

حساس شدن بر مسائل اقلیتها، قومیتها

حرکت بر بدنه اجتماعی و خواسته های جنسیتی باعث شده زنان بتوانند به مسائلی مثل قومیتها و ملیتها و اقلیتها توجه کنند و این گروه ها در جنبش زنان سهم خود را دارند و بخشی از بدنه این جنبش هستند. در نخستین تجربه تجمع خیابانی زنان در پانزده سال اخیر، که تجمع در مقابل دانشگاه تهران برای مخالفت با قوانین تبعیض آمیز جنسیتی بود، بسیاری از زنان از شهرستانهای دور به تهران آمده بودند تا در این حرکت اعتراضی مشارکت کنند.

تلاش بسیاری از فعالان چه در تهران و شهرهای بزرگ و چه در استانها و شهرستانهای دورتر بر این بوده است که فاصله قومیتی و ملیتی جایش را به مساله جنسیت بدهد. به طور مثال فعالان زنان کردستان در این راستا نقشی ویژه داشته اند. حضور فعالان ترک، کرد، فارس و ... در بدنه جنبش زنان، یکی از ویژگی های این جنبش بوده است. البته همواره این نقد در درون جنبش نیز وجود داشته است که در بسیاری از مناطق پر مساله از نظر جنسیتی، کم کاری شده است.

همواره این نقد وارد بوده و هست که بسیاری از قومیتها در جنبش زنان کمرنگند. ولی نویسنده این مقاله به عنوان یک شاهد عینی که تجربه های عینی اش را در هر دو جنبش به رشته تحریر در می آورد، معتقدم اگر در برخی از مناطق ایران، فعالان زن کمتر فعالیت کرده اند، به دلیل اعتقاد به تبعیض نبوده است. بلکه به خاطر کمبود امکانات و فشارهای فراوانی است که از همه سو به این جنبش وارد می شده است.

در جنبش سبز هنوز مسائلی مثل اقوام ایرانی مورد بحث نبوده است. شاید شنیده باشیم که در روزهای اعتراض به نتیجه انتخابات در تهران و بسیاری از شهرهای دیگر، در برخی از مناطق ایران، اساسا این اعتراض رنگی نداشته است.

اگر چه مشکلاتی مثل فشار سیاسی به کردها و ترکها و بلوچها از مسائل سیاسی اساسی کشور ماست اما توجه به این مسائل در حد ابراز همدردی، آن هم در برخی موارد، باقی مانده است و برنامه ای برای شریک شدن در هدفی مشترک نه از سوی فعالان جنبش سبز و نه از سوی آنها دیده نمی شود.

درواقع با توجه به اینکه مساله "ایران و ایرانیها" یکی از مناقشات اساسی کشور ما در آینده خواهد بود، و با توجه به زمزمه هایی که همواره ایران واحد را تهدید کرده است، نه فقط حاکمان ایران از پرداختن به مساله اقوام ایرانی پرهیز کرده اند، که در گروه های سیاسی نیز، توجه به این موضوع مهم همواره به حاشیه رانده شده است. از سویی حکومت ایران، همواره در تلاش است تا در مناطق مرزی یا در بین اقوام با سرکوبهای گسترده و اعمال خشونت، مثل اعدام و دستگیری و فشار همه جانبه، زمام امور را به دست بگیرد.

در برابر این همه فشار سیاسی، هرگز اتفاق نظری برای حمایت از هموطنان کرد و ترک و بلوچ و عرب از سوی عموم گروه های سیاسی، و به طور خاص بدنه جنبش سبز دیده نشده. البته به اعدامها اعتراض شده، توجه به خواسته های اقوام ایرانی در گفته ها و حرفهای فعالان سیاسی شنیده شده، اما در عمل، مساله آنها مساله کل ایران نشده است.

مرز جغرافیایی

جنبش زنان توانسته است بین زنان خارج نشین و زنان داخل ایران پل بزند. بخش عمده ای از فعالان زن از همان سال 2003 در خارج از ایران بوده و عمدتاً کار فکری دانشگاهی و فرهنگی می کرده اند. در واقع شکاف نسلی و شکاف مرزی، مساله ای است که تا حدی در جنبش زنان کمرنگ شده است.

در جنبش سبز به نظر می رسد هنوز این باور وجود دارد که کسانی که از ایران خارج می شوند، از نظر تاثیر سیاسی ابتر می شوند، اگرچه نیاز به رسانه، و امکان ایجاد رسانه های برون مرزی و تاثیر فوق العاده آن بر شرایط داخلی موجب شده تا این خواسته در جنبش سبز نیز وجود داشته باشد که باید توافقی برای کار مشترک بین داخلی ها و خارج رفتهگان به وجود بیاید.

و بالاخره

بدون شک پرداختن به ویژگی های این دو جنبش، یک کار تحقیقی بسیار گسترده ای است و در این مقاله تنها به ویژگی هایی اشاره شده که در تجربه و تحقیق نویسنده وجود داشته است. هدف این مقاله ارزش گذاری بر دو حرکت اجتماعی و سیاسی در ایران نبوده است. بلکه منظور از این قیاس، رسیدن به شناختی است که ما را به چالش های پیش روی نظام سیاسی و اجتماعی آگاه تر می کند. در واقع "وبالاخره ای" در کار نیست.

هر دو این جنبش راه خود را در پیش دارند و به مثابه دو نیروی اجتماعی فراز و نشیبهای خود را نیز خواهند داشت. چه بسا تا آینده ای نه چندان دور، بخش عمده ای از داده های موجود در این مقاله، شاخص بودن خود را از دست بدهند و ویژگی های دیگری جای آن را بگیرند. آنچه در این مجال گفته شد، شاخص هایی است که تا امروز را دربر گرفته است.

بخشی از این مقاله در پانل نخست کنفرانس مریلند، پاییز 2010 توسط اینجانب ایراد شد -1